



کتابخانه
مدرسہ اسلامیہ
۱۱۰۵
۲

از دید شد
۱۳۸۱

۲۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: نسیم صغری

مؤلف

موضوع: تاریخ

۲۱۹۵

شماره: ۲۲۵۵



تاسیس: ۱۳۰۲

شماره دفتر: ۱۲۹۵۳

۲۱۹۵

خطی - فهرست شده
۵۶۱۵

بازر

کتابخانه مجلس شورای ملی



بازرسی شد
۲۶ - ۲۷



از دید شده
۱۳۸۱

۲۱۹۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: دست‌نویس‌های
مؤلف:
موضوع تالیف:
شماره: ۲۲۵۶

نسخه فهرست شده
۲۱۹۵

برادری است از لغز

تعلیم تصویر

تعلیمات متفرقه در ضمن ۶۵۰ تصویر

فصل اول - در اجزاء

اطلاعات کلیه

در همه معدنیات در هر قسمی که پیدا می شود آنها را در ضمنی که در خود هم
از خود مخلوقات جدا می کنند و چون باه الاق را آنها را حیوانات و نباتات است
مختار برآل کنند در مخلوق ها در از درجه با هم تفاوت درجه است در تمام قسمت در مخلوق
ها در با هم تفاوت و بیشتر کند از آن کوف و لغز است و در در و حال که در هیچ
و حال مذکور از مکتب در یک لطیف تر است
بحث از معدنیات سو علم معدن شناسی که در معدنیات است که در معدن
رومانی در معدن با درجه است که در موضع یافته اند از جنس سنگ است که در
با سنگ لوح است معدن شناسی کلیه
قام معدنیات در زمین یافت می شود بعضی در سطح زمین و بعضی در درون زمین
یا در زیر سطح آن واقع می شوند

فان بس معدنیات که از وقت معدنیات در زمین آنگاه که با هم متحد می شوند
زغال سنگ درجه است که در بعضی است و بعضی است که در زمین سو با هم آمیخته با هم
علم سو در آن از وضع معدنیات در زمین که در وقت علم معشر الاطین و علم
طبقات الاطین است

در سنگی که خنک است که با یک معدن سنگ با یک کربن است که در درجه را (مطابق
۳۱) در خط نایم می بینیم در زمین که از طبقات معدنی است که بعضی در روی
بعضی در سطح است که از درجه طبقات مذکور بعضی از یک بعضی از سنگ است که
و بعضی از کربن است و غیره بعضی از کربن است که در سطح زمین و بعضی در
سطح است که با در این وجه از سفید است که در بعضی است که در بعضی طبقات
معدنی است که با هم آمیخته

اگر در درجه در علم معدهم در درجه امواج که در کربن است که در سطح زمین است که در
علم الاصل ازها که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در
رنگ و با در درجه و در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در
سنگی که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در
با که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در
سود و طبیعت آن که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در
آب در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در سطح زمین است که در

۲۵ - در صورتیکه کوه را نین تمدن با روط اعتبار نماید که در روط قرار آتش کوه
بوی کوه نین تمدن ، و در خیم است طبع هر دو
مطلب آخرت - - مخاطرات اصلیه معادن ها می کند و عقب

از این موارد

اول در آوار در زخم غطان و بطالع نین در در وقت کوه است
ثانی آوار است یعنی گرز در هر جهت که آنها هم با هم است کوه است
در این نحو

نقشه آتش در این جهت در روط

سنگها می آهک و سنگ عمارات یا ساختمان

۲۶ - سنگ آهک نین منفر است نین در آه کون سنگ عمارت است
۲۷ - نیا آهک عمارت می زند و سنگها رفته کوه برف ما سخن در
نیزه در است از کج (صفحه) یا کمر (صفحه) نوشته اند
۲۸ - سنگ آهک ساختمان خیم شهر است نین عجب عمارت
عبارت و کعبه بزرگ در کوه را با این سنگ ساخته اند و عیب بزرگ آن این است
در روط عمارت بر ارض طبع می شود

مطلب آخرت - - سنگ آهک ساختمان سو و بطور نین هم همان در کوه
و هم در نین و هم عمارت و همین لحاظ آهک است و هم کوه

این سنگ خانه و در در وقت و در در وقت نین فلک نین و مجسمه آن در

تباشر یا کل سفید

کوه سفید نوع سنگ آهک سفید می و صدها نین است

۲۹ - کوه سفید در در در هر کوه نین در نین نین نین نین نین نین نین نین
۳۰ - کوه سفید می کوه نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین
۳۱ - کوه در کوه نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین

مهر مهر

هر سنگ آهک سفید نین در در در کوه

۳۲ - عود نین سفید نین نین نین نین نین نین نین نین

۳۳ - نین در در سنگ نین نین نین نین نین نین نین نین

۳۴ - سنگ نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین

۳۵ - مجسمه در در نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین

۳۶ - طفال و کوه در در نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین

مطلب آخرت - - کوه سفید نوع سنگ آهک سفید صدها نین است

در در عجب نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین

سنگ آهک سفید نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین

در در کوه نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین نین

آهک و قیر

- ۳۷ - قطعه کبر سفید را در جوارت نه در گرم کنند بعد از آن آب گرم بریزند
- ۳۸ - قیر کنگر آب را در کوره جوارت دهند تا در آن آب کنگر
- ۳۹ - قطعه کوزه آب بزرگ P کند آب P آتش و کبر
- اسید کبریک هم زده در صحنه
- ۴۰ - آب زده در آب سرد است گفت کبود و گرم شود
- ۴۱ - عود در در آب زده آب بریزند و پس از آن قیر سفید بریزند
- آب کشته بریزند
- ۴۲ - آب کشته آغوش با شستن در راه در آتش کزیند
- ۴۳ - زرد را با آب جوارت اتصال دهد و بگذرد و از آن جوارت را با آب سرد مانیست
- مطلب آهک حقیقی - قیر کنگر آب را در آن آب کنگر کرم کنند بعد از آن
- عود از دست مایه تبدیل با آب زده عود آب زده را در آب
- سود کنند و قیر سفید (آب کشته) میگذرد و آن آرز
- با شستن نمودن آن بریزند و صحنه
- ماتریت

آن قیر زردی در جوارت بزرگ (جمع کشته صحنه) است
 و قیر سفید بود آن کنگر با شستن را کنگر است (جمع کشته صحنه)

س (دو بطور انداخته از آن است آب بزرگ)

- ۴۴ - آن در سردی کند در صحنه من مینمیشد در صحنه آن قیر سفید
- ۴۵ - آن در آب سردی کنگر است که آن کنگر است که در آن قیر سفید کوز
- نوع کنگر است که در آن کنگر است که در آن قیر سفید
- ۴۶ - کبر و وی بعضی روف نه در مقدار زیاد در آن قیر سفید در وقت
- فیضان آب روف نه در سردی کنگر است که در آن قیر سفید
- ۴۷ - زلف آب کنگر را در آن قیر سفید روف نه در آن آب کنگر است که در آن
- آن قطعه را در آن کنگر است
- ۴۸ - آن کنگر با شستن در آن در آن کنگر است که در آن آب کنگر است
- و صحنه

مطلب آهک حقیقی

- ۴۹ - آن کنگر است که در آن آب کنگر است که در آن قیر سفید
- و آن کنگر است که در آن کنگر است که در آن قیر سفید (نارین) و آب کنگر است
- سوز است که در آن کنگر است
- فانرین کنگر است و اصلاح در آن کنگر است
- سنگ با صند و البان (مروغی)
- ۴۹ - کنگر با صند و البان کنگر است که در آن کنگر است

صغیر لغت بزرگ با ملوچ و غیره...
۵۰ - بد قدر ملوچ فاضل در کتب...
از کتب را در ملوچ در کتب...

۵۱ - پس از آن در درج بزرگ...
۵۲ - آنوقت اگر طریق که...
بر حسب لغت دردی آن...
نسخه جوینت

۵۳ - غالب در لغت...
در لغت است و حکمت...

۵۴ - مراد لغت...
مطلب آخر است...
بسم الله الرحمن الرحیم

مراد لغت...
از ملوچ...

کل هست و کینه کوه

کلمات...
۵۵ - کوزه که در مطرف...
است را در قرآن...

۵۶ - یا کله...
۵۷ - کسی مطلوب...
و لب عبارت از...

۵۸ - بدان کسی...
فالب طراف را...

۵۹ - فالب طراف...
مطلب آخر است...

۶۰ - فالب طراف...
۶۱ - فالب طراف...

۶۲ - فالب طراف...

میزان و غیره که در آنجا در هر دو طرف است

آخر و سفال در سنگ لوح

۵۹ - عرض من کوه کبریت زرد و کاه را در آنجا در هر دو طرف است
A تمام کوه B در آنجا است در هر دو طرف D در آنجا در هر دو طرف
C در آنجا است در هر دو طرف D در آنجا در هر دو طرف
پروان کوه است

۶۰ - تمام کوه است در آنجا در هر دو طرف است

۶۱ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۲ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۳ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۴ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۵ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۶ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۷ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۸ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۹ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۰ - در آنجا در هر دو طرف است

میزان و غیره که در آنجا در هر دو طرف است

سپلیس - گبر و کوه استال در هر دو طرف است

۶۱ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۲ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۳ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۴ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۵ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۶ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۷ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۸ - در آنجا در هر دو طرف است

۶۹ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۰ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۱ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۲ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۳ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۴ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۵ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۶ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۷ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۸ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۹ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۰ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۱ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۲ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۳ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۴ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۵ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۶ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۷ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۸ - در آنجا در هر دو طرف است

۸۹ - در آنجا در هر دو طرف است

۹۰ - در آنجا در هر دو طرف است

۷۱ - سابق در این کتاب حقیق با بعضی استر لوان گفت بعد مرده از انوار
صفت S در زمین جرب چنان C قسره در همه در بطرف فوج کدن و روی
حقیق R اعداوت برده نمیم با در طول و در این B نسبت کیم است

مطلب آموختن

بسیار گفت توجیه است از حقیق استر بود
است م بلس عبادت از غیر مدینه و گفت گفت و دیگر

اجناس سیلیسیه ها

مولیز یا سنگ آسیا

برای گند خرد و غیر است در سیس در آن خود نمیم و با نوا طلب سخت
تربت (۷۲)

برای جرب رطوبت گند و بصورت گند و در این طرازا از جرب
لا عادات و در راه آ و در مس و در غله این استکار نماند (۷۳)
از نوبت در لاط صلب تر در در در گند است م زده (۷۴) بجز این که گند را

نرم و بدل کرده اند

گفت ۷۲ گند آید در سو فای در در آن سیرا بقیه نمیم

گفت ۷۵ در گند آید در در آن سیرا بقیه نمیم

لا گند نموده فو نه

کتاب کفایت حقیق

کتاب کفایت حقیق در این کتاب گند زنده و در قه که در آن از مصلحت I در کفایت است
در مصلحت

معدن سیس در بر عادت ماز در در اعداوت سیس در آن و سین افغان
ولین و لامانان سیس است و کیم بود در تحت روم و نسبت که در وقت ن
گرفت و بصرف م مین کفایت است برینه در فو نه سو شرمایان (سین در آن)

بافت میند

۷۲ - مولیز

۷۳ - عادات

۷۴ - نطاط طرازا تر است در کفایت است

۷۵ - گند خرد است در کفایت گند گند است م زده

مطلب یاد گرفتن

مولیز است از کفایت است در کفایت است در کفایت است در کفایت است
بعضی از وقت م مولیز خیا سیس در در در در و با نوا طلب سیس در کفایت است
از آن میند

مولیز خیا در بصورت جرب آید گند و در این جرب است م زده و در کفایت است
موقعی است که در کفایت است

ثانیست یا سنگ کج

نودت سنگ کج با کج هفت در سنگ کج آب دارد کج دزد نابران
اگر سنگ کج را در عمارت دهند آب آن غیر از کج و صخره میزند بر باد و کوبید
در کج ریخت

۷۶ - کج در کج زینت در سنگ کج است در هر طاقه ای که در آن است
از قطعات در کج در سنگ کج با غیر از کج در کج زینت در کج ها که می کنند
و آب در کج کج غیر از کج است که در کج در کج در کج در کج
۷۷ - کج در کج کج در کج آب کج کج کج در کج در کج در کج

کج در کج کج در کج

۷۸ - کج در کج کج در کج در کج در کج در کج

۷۹ و ۸۰ - کج آب کج در کج در کج در کج در کج در کج
کج در کج کج در کج (در کج در کج در کج)

۸۱ - کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

۸۲ - کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

کج در کج کج در کج

مطلب یاد کج در کج

کج در کج در کج در کج در کج در کج

کج در کج آب کج در کج در کج در کج در کج در کج
کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج
کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

استونک یا برزنا عمارت در کج در کج آب کج در کج

طرح کج در کج در کج در کج

۸۳ - کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

۸۴ - کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

کج در کج

۸۵ - کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

کج در کج

۸۶ - کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

کج در کج در کج در کج

۸۷ - کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

کج در کج در کج در کج

۸۸ - کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج در کج

کج در کج در کج در کج

مطلب یادگار کفایت

عروس من محمد امیر شیده آرزو از در محبت با کبریاست میانه و بد با کج مرزید
 و بد فره از در بریا کشف ترش چواری نه سینه
 شیشه سازان
 نولو اوله و بیطرف رهمن شیده بر سرند از انوارده
 اوله - سن (روح کشفه بصوفه)
 نایا - سکنایا (روح کشفه بصوفه) یا کسید چون (منوم) در سینه
 حلقه رنده مورب رنه
 نون - کبریا (روح کشفه بصوفه)
 ران - پائس یا شو
 پائس از کبریا کبریاست خود و اوله پائس محو چون تا کبریاست در کبریا
 کبریا کبریا کبریا
 ۹۹ - قناب - زن خست نور آب جوش در کبریا کبریا کبریا کبریا
 تا بر اوله در لار معده ای پائس کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 در کبریا کبریا
 ۹۰ - شو از کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 طعم سانه بر معده در کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا

شیت و انوی کفایت

۹۱ - نام نملو سو در کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 نولو زوره با کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 در کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 مطلب یادگار کفایت
 عروس من شیده با بد قدری سن و کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 با هم فریب کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 طهر ساخن جام شیشه
 ۹۲ - کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 ۹۳ - شیده کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 کبریا کبریا کبریا
 ۹۴ - شیده کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 تا پائس کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 بد و کبریا کبریا کبریا
 ۹۵ - کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 ۹۶ - کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا
 کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا کبریا

هرای آنها بواسطه جبهه مخصوصه که در صورت وقوع آنجا که در این مبحث کما یسر استحواج
باعتقال فیما بین

۴ - منازعات جنون مدعیان سنگ و قصبه از آنجا که آرد در زمین خط آن بواسطه
تبعی چون در اول وقت و در آخر آن بعضی گویند و بعضی دیگر از آنجا که
بد جهت کبریت در قصبه روشن شود و در آنجا که در زمین خط آن بواسطه
۵ - سنگ آهک در میان دو بواسطه زمین هم می آید که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه
کرد و همین لحاظ از آنجا که در زمین خط آن بواسطه در دو طرفه است و در اول
بیت نه بنای نماند و محکم هم از آنجا که

۶ - کله سفید کوبیده سنگ آهک سفید صلابه پوری است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه
از سفید رنگ می آید - سنگ آهک بی سخت صفت در آنجا که در زمین خط آن بواسطه
نجا در کسوتن و شبیه کوه و غیره می آید

۷ - سنگ آهک کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
میدان آهک زنده می آید زنده را در آب می کشند و در آنجا که در زمین خط آن بواسطه
سفید (آهک کشته) می آید در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه

۸ - نازن کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
از آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
مدن کوبیده و در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه

و اصلاح از آنجا که در وقت است

۹ - سنگ بزرگ کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه

۱۰ - طرف سفید است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
بجاری است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
آن سفید است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
سفید و در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
بسی از آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
مذکره همین در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه

۱۱ - عدده و طرف بکرات در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
بسی از آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
سنگ لوح کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه

۱۲ - سنگ کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
مدن و سنگ کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه

۱۳ - کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه
کوبیده است که در آنجا که در زمین خط آن بواسطه در زمین خط آن بواسطه

در وقت زلزله که زمین را بجهت خود بر طرفی میگرداند و در آن وقت زمین را بر طرفی دیگر میگرداند

نورانی که در آن است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
چون زمین را در آن وقت که در آن است و در آن وقت که در آن است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

فزات که در آن است و در آن وقت که در آن است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

قابلیت در بیان فزات

سرب و قلع

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است
در استخراج فزات که در زمین است علم استخراج زمین است

تبع و رب و اگر هم فزوات فاعلم سنده مراد فاعلیت خبر بان آنها منع مکنند
 چگونه یک چیزی می را می بیند
 ۷ - عذر در ذمه جرحه لب چون شکی در حکمی شکی نمی کند
 ۸ - عملی که در جنبه دو می آید بهر آنکه در دست در جرح اول وارد دهند و عملی که
 در لب فاعلیت ظاهر می باشد
 ۹ - عملی که در جرح مرام سنی می کشند
 ۱۰ - جدا کردن از جرح بر آن شکی عمل بر آن اکنون لب چوب
 ۱۱ - جرح جرحه که در جرح مرام در جرحه رضایه در جرحه جرحه شکی نیست
 چوبی فاعلیت در جرحه بر زنده
 ۱۲ - وقت که در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 شکی نبوده و لب مراد است
 مطلب یادگرفتن . طرز عملی بر جرحه است در جرحه در جرحه
 محرف شکی در جرحه است لب ایکه در جرحه در جرحه در جرحه
 قابلیت انظار فزوات
 فزوات بر انظار و عملی جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 بضم (آواز نه جرحه در جرحه)
 آهن و طلا در دست

۱۳ - فزوات جرحه یک اندازه سطره در دست سطره این رقم سطره در جرحه در جرحه
 در دست در جرحه است و سطره در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 ۱۴ - سطره جرحه جرحه در جرحه فزوات است جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 سطره جرحه جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 ۱۵ - ورق کاغذی که در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 در جرحه در جرحه
 ۱۶ - سطره جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 ۱۷ - سطره جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 طرف سطره
 مطلب یادگرفتن . فزوات جرحه جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 فزوات جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 سطره جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 سطره جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 ۱۸ - سطره جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 ۱۹ - در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه
 در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه در جرحه

۲۰ - قطع - بر روی در از طوات است بر سینه در در چهارم از قطع
در سینه بر روی در که برین منور و در همان طوط است

۲۱ - روی - در چهار روی از فدی در در فدی در در فدی در فدی در فدی
عبارت برینند

۲۲ - بر روی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
بر روی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

۲۳ - بر - با بعضی است بر کوبیده با بد فدی در فدی در فدی در فدی
گر در فدی در فدی

مطلب یا دیگر فدی - با بر روی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
بر روی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

قابلیت مقبول شرف طوات

در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
طوات مقبول شرف طوات

۲۴ - بر این فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
بر این فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
بر این فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
بر این فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

فدی در فدی در فدی

۲۵ و ۲۶ - فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

مطلب یا دیگر فدی

فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

مصرف مقبولها

۲۷ - فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

۲۸ و ۲۹ و ۳۰ - فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

۳۱ - فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی
فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی در فدی

قطعه قطعه کعبه مطرف آمده در آن کشته و مطرف کبر معجزه ناکرتی بچسبیده است
بجمله آنها نازد

۳۲ و ۳۳ - نوزن و عمده در شهر نوزن یک دین نوزن است
نوزن سو با همتر ای فولادی می نازد که مطرف آمده در آن کعبه و مطرف
در کشتن نوزن نوزن هم باشند بخار و فولادی هر وقت نوزن از نوزن نوزن
موقوفه نوزن نوزن است و همین در مطرف است نوزن کرامت دار نوزن
در آن و نوزن نوزن با دست نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

- ۳۴ - بر نوزن نوزن نوزن
- ۳۵ - و نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن
- ۳۶ - طناب نوزن
- ۳۷ - سیم نوزن

مطلب یادگرفتن

بعضی کس بعضی باره که نوزن و او را سبب آمدت موسیقی و نوزن نوزن
و غیره می نازد و بعضی آن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

استحکام فلزات

نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن
۳۸ - آهن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

۳۹ - نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

۴۰ - آهن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

۴۱ - سیم نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن
نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

۴۲ - سیم نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن
نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

۴۳ - نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن
نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

مطلب یادگرفتن

نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن
نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

اجال

۱ - نام نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن نوزن

طاهر است خردانه قوت چون آنها منع میزند

۲ - بول غش یک می غش می کشد که از شش سخته شود که در اول

۳ - نوزاد غش سوزا گویند در هر سینه که بولت کبیر در وقت بزرگ در آید در وقت

از غشیت غش سوزا گویند که است طلع نوره مس طلع طلع بعد رب

روی دامن

۴ - با مس و رو یک در کتبی و غیره سوزا موی در هر سینه است از وقت

است در سینه در وقت قطع می کشد عادت و وقتها سوزا او را در رب

در وقت بولش کتبی در اول سینه است از هر روی بعضی وقتها بزرگ

۵ - از هر نوزاد جوان غش سوزا گویند که است غش سوزا در اول بولش

غش سوزا سوزا سوزا در اول سینه است که در وقت بولش است

۶ - بولها در سینه بعضی وقتها غش سوزا در اول سینه است که در وقت بولش

در سینه و غیره سوزا در وقت بولش است که در وقت بولش

۷ - نوزاد سوزا گویند در هر سینه که بولت کبیر در وقت بزرگ در آید در وقت

غش سوزا گویند که است غش سوزا در اول سینه است که در وقت بولش

صل سوم در آب و هوا

مطالب کلیه

آب که در سطح سطح کوه زمین و مسرف است در طبیعت همیشه فوق اهل دارد
به آب زندگان در نهایت بوده همه آنها سیدانه در کوه در آب و هوا
غشیت نمایند رفوی کتبی و نه در وقت و همچنین تا سیدانه در حوا است هم
نیز نباتات صحیح آب سوزا و هم سوزا سوزا در کتبی عادت از کتبی
نوع رخا و حکم قطع احوال از جانب غشیت است بول سوزا آب در وقت بولش

دارک نام

در صورت هم در آب سوزا در زمانه بولش در وقت بولش در وقت بولش
نوزاد است که در وقت بولش در وقت بولش در وقت بولش
آب بولش در وقت بولش در وقت بولش در وقت بولش
که در وقت بولش در وقت بولش در وقت بولش

اول سوزا سوزا و در وقت بولش در وقت بولش در وقت بولش
که در وقت بولش در وقت بولش در وقت بولش
نوزاد است که در وقت بولش در وقت بولش در وقت بولش

- ۲۸ - برادرین راه طراد دارد و چون سینه بندازد فایده زیاد دارد نظیر سینه و ریه
- سینه بگردانند و در وسط همه برادرین سخن می گوید برادر بوم است در سینه
- ۲۹ - برادرین سینه در سینه است بخت از سینه اگر طراد از برادرین سینه
- برادرین بگردد تو چون در سینه
- ۳۰ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- بگردد تو چون در سینه
- ۳۱ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه (که در فایده است و در سینه و غیره)
- ۳۲ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- برادرین سینه در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- ۳۳ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- ۳۴ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- مطلب یاد گرفتن - در تمام همه سینه برادرین سینه و در تمام سینه

- بدر سینه برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- هوا است که در هوا است سینه در سینه
- ۳۵ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- ۳۶ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- ۳۷ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- ۳۸ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- ۳۹ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- ۴۰ - برادرین راه طراد است در سینه است بخت از سینه در برادرین سینه
- سینه در برادرین سینه است بخت از سینه در برادرین سینه

۴۱ - سکه براد - برادر فاسد شده در مطبخ منما کم هم می خورد و اندک صبح
در روزنه S خارج می شود و برادر آن را در روزنه دیگر S داخل می کند و این کار
(روزنه آخر S) با آهک کوبیده شده در برادر می کشند

مطلب باید که فلفله

برادر کم بر آب بکشد از برادر سرد است و این مغز است اسلانه مغز آن می خورد
تغذیه کشیدن به زرد و کبود برادر کم چون عادت تا عادت می کشند
کو شکر است برادر کم می خورد چون در دراز می کشد برادر سرد از زرد
بافت می خورد

ناد

۴۲ - اگر در آب سرد با این برادر طاق سوخته در برادر سرد است برادر را به محض
بکشند خواهد بود در از هر برادر یک جوین در یک سبب می خورد از لاطق کم
لبت اطاق سرد می خورد در آب این می کشند آن است

۴۳ - بنادر این برادر است هر برادر در این لاطق محض از عوارض است
کم می خورد برادر که در آب و در محض از هر برادر می خورد و در این برادر
نکته در آب است

۴۴ - در آب خورده و خورده در از هر دردی که کم می خورد که در برادر بر لاطق
می خورد و بنابر این عادت از یاد آید برادر است

۴۵ - ۴۶ - نمک ریاح در از در آب است با نام میوه که در برادر سرد
در برادر این درج معلوم می شود اگر در آب شده باشد می خورد

۴۷ - در از فرغ آب قوت و ضربه زرد در دردی که بر زرد می خورد به کار می کشند

۴۸ - در از برادر طاق زرد می خورد در مسکن می کشند که در از هر سردی که در می کشد

در زرد و صبح و عهده برادر صفت به خوب می کشند که در از هر است
مطلب آموختن

سبب در عجب اوقات به صدف در برادر سرد است این برادر کم می خورد
که در از هر است

در با بر لاطق بر این می خورد

با در از سردی که در برادر می خورد

با برادر سردی که در برادر می خورد

طوفان با آب فلفله و شکر

۴۹ - قهقهه است در برادر که در آب می کشند این است و در برادر که در
نما و در از آن در از هر صدف که در برادر

۵۰ - قهقهه سرد است و این برادر را که در سبب در از هر سردی که در
بر این سو هم اعدا می کشند که در

۵۱ - قهقهه سرد است و این برادر را که در سبب در از هر سردی که در
(عوارض است)

میان خود گویند صفتی از آنست که با برق بعد از غلطی در هر گانه در وقت طوفان بر سر
۵۲ - اگر یک چیز بود که تر فزونی از قطر دیگر را با قلم آینه بر سطح آینه نشاندند
تراز می‌بصیرت مابین خود آن چیز و سطح آینه می‌بیند

۵۳ - با درازن کوه و عمق حفرات سنگها چون تر فزونی از قطر با هم در سطح بخاری
آنها در زمین مربوط می‌مانند اول صفتی که با آینه نشاندند تا در صورتی هم در نزد
آنها آینه را در زمین نشاندند

۵۴ - P بر آن کره است C و H در هر دو کره
 P را زمین را با سطح می‌داند

۵۵ - همگی بر یک کره از آن بطنی که در آن صفتی است
مطلب آخری

برق جویست که از راه الکتریسیته در زمین برآید و در هر دو طرف است
و یکدیگر را در زمین زنده گویند صفتی از آنست که با قلم آینه بر سطح آینه نشاندند
صفتی که بطریق محفظه سیدارند هر قدر که سیدار یک تری می‌سازد
(برق سیدار) در خود آنرا با زمین مربوط می‌کنند

احمال

۱ - آب دریا در حالت بحر کفتر از سیدار دارد و در آن در وقت طوفان
در آن در وقت طوفان در آن سیدارها و کجاها که آب طوفانی در آن

رغوف می‌مانند نیز رغوف نهادند اما دریا را می‌سوزند

۲ - بر آب قابری شرب با بعضی جسم (اصح) مملو می‌شود مانند زغال
اصح تر بود که بعد از غوطه خوردن آب است برآید در هر دو صحنه در آن مملو دارد و در آن
زرب نیست در هر دو آن نشاندند اول آنکه بقوت را خوب می‌زند هر گاه
صاف و صاف است

۳ - آب که در آن نم نمک در آب (نمک در آب) باشد با در سطح صاف
بجای نماند آب مخلوط از نمک آن مخلوط است

۴ - رغوف زغال که در آب سردی رغوف زغال گویند که در هر دو طرف است
در آن آینه بکشتی باشد

و یکدیگر رغوف زغال که در آب سردی رغوف زغال گویند که در هر دو طرف است
در رغوف زغال که در آب سردی رغوف زغال گویند که در هر دو طرف است
و یکدیگر رغوف زغال که در آب سردی رغوف زغال گویند که در هر دو طرف است

آنها را در هر دو طرف است
آنها را در هر دو طرف است

۵ - هر دو جهت در آن هم نشاندند در آن هم نشاندند
۶ - هر دو جهت در آن هم نشاندند در آن هم نشاندند

تجدید برآید در هر دو جهت است که در آن نشاندند

۷ - با در آن وقت در آن حرارت هر بقعه ای که از زمین و صحرای سرد
 ۸ - طره نهار را در آن جهت آن اکثر سطر است عادت است که در هر
 برین وضعه در سطر است میان آن در زمین سطر در بر اکثر کوه که در آنست محفوظ
 قرآن است

فصل چهارم
 در موارد اندامیه

مطالب کلیه

بن خطوه قرآن است که در آن کتب که در آنست
 در ظاهر که در آنست اندامیه هم در آنست و در آنست
 که در آنست یا در آنست یا در آنست که در آنست
 بعضی کوه هم در آنست که در آنست که در آنست
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

از نباتات و در آن کوه که در آنست که در آنست
 و در آنست

از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 از آنست که در آنست که در آنست که در آنست

جمع از آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 با آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

۱۰ - پس از آن گندم را جمع آورده و در محال بریزد و آب سرد بریزد و آب سرد
آب سرد آن آرد آرد کند (در جمع نشسته صفیات) (آب سرد)

۱۱ - که گاه معرفت قدیم آب و در صواب و چهار پان درین
نحوه بین آنها میخورد و بنا بر این که هر کس که میخورد میماند
۱۲ - که هر کس که آب و معرفت فانی و بر آب سرد که با کاشن کوشن
فدیه و معرفت فانی که فانی کاشن کوشن که در پیش کوشن

مطلب یادگرفتن

درستان گندم را خوب با شستن فرود میزند و آرد را برین
آب سرد میخورد که معرفت قدیم که معرفت قدیم در آب و درین
نحوه بین آنها میخورد و که هر کس که آرد و معرفت قدیم فانی میخورد
در یکجا نه گندم چه چیزها
هست

۱۳ - گندم که بر آب در طبع نباتات بخوبی (چینی)
که گندم و آب سرد که در آب سرد

۱۴ - دانده گندم I گندم تمام II گندم آرد و بطور
E فدیة پخت گندم (این آب سرد است در آب سرد) II آرد و آب سرد

پس از آنکه آب سرد را در گندم بریزد و آب سرد بریزد و آب سرد
آب سرد در آب سرد

۱۵ - آرد سردی آرد آب سرد فدیة پخت گندم
در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد
۱۶ - آرد سردی آرد آب سرد فدیة پخت گندم (گندم نان) که در آب سرد
II آب سردی آرد آب سرد فدیة پخت گندم و بنا بر این آرد سردی آرد

و مقدار در صبح در روز
۱۷ - نمک آرد و آب سرد که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد
بر این راه آن آرد سردی آرد آب سرد فدیة پخت گندم که در آب سرد که در آب سرد
۱۸ - آب سردی آرد آب سرد فدیة پخت گندم که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد
آب سردی آرد آب سرد فدیة پخت گندم

مطلب یادگرفتن

در دانده گندم آردی که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد
ساختن نان

نان با آرد و آب سرد که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد که در آب سرد
گندم (صفت)

مطلب یاد گرفتن

غیر از کسبم بانه حویات و دل بخت میجو از قیاس و دراز و در هر سر
درین آنها بخت میجو و بعضی دیگر مانند زرت و بویج و کسبم میوه و ازین
در هیچ دردی که این میجو خوردن این نام حویات در کوزه فقط کسبم میوه از
طایفه نباتات بخیله خارج و بطایفه نباتات را درین (ترکات) استوار
گوشته فصلی

۳۱ - کاور - گوشت کاه میوه و بسایر معده است کله کله و در کوزه
زیره کاه و در کوزه کاه میوه و بسایر معده است

زیره یا صفا در کوزه میجو

۳۲ - کوساله - گوشت کوساله معده و در معده و در معده و از گوشت
کاه است که در معده و در معده است گوشت کوساله در معده و در معده است
خوردن گوشت و مخصوصا میوه میوه که در آن میوه میجو و در معده است
کسبم یا در کوزه نباتات کسبم است

۳۳ - کوسفند - گوشت کوسفند یا معده است گوشت
کوسفند است در معده و در معده است گوشت کوسفند یا معده است
از گوشت کوسفند است گوشت کوسفند یا معده است

۳۴ - خوک - گوشت خوک یا معده است گوشت خوک یا معده است

گوشت بچه خوردن و در معده و در معده است گوشت بچه خوردن و در معده است
در معده و در معده است گوشت بچه خوردن و در معده است

اخذ این معده است
گوشت استب میوه و معده و از گوشت کاه است و در معده است
گوشت استب میوه و معده و از گوشت کاه است و در معده است
از کاه یا در معده است گوشت میوه

گوشت و در کاه معده و در معده است گوشت و در کاه معده و در معده است
ماده و در معده است گوشت و در معده است گوشت و در معده است
سوسن طلسم و در معده است گوشت و در معده است گوشت و در معده است
کوشته ازین گوشت کاه معده را باید معده خوب بخت و حال کاه کوشته است
سایر معده است گوشت و در معده است گوشت و در معده است

مطلب یاد گرفتن

میران کاه گوشت کاه میوه است گوشت کاه میوه است گوشت کاه میوه است
اب و قاره و در معده است گوشت کاه میوه است

شکار بخوبی

اخذ این است بسازند یعنی درین نیم دارد و کاه است و در معده است
۳۵ - کوزن و نادره کوزن و بچه کوزن - در معده است

نحوار کفنه (نصیبی است که در سوخته برسد) و در سخن در پرتو میزند

در بهار در کرامت

۳۶ - نوزدهم - نوزاد کن است

۳۷ - اهو - نوزاد کفنه است و در خشم می رسد

۳۸ - گرانز و بگوش (در خشم می رسد)

۳۹ - خوکوش - حوران فایده است (حوران قافیه)

و در دهها مویش (تواضع) بس برنده است

۴۰ - خوکوش خانکه - حوران فایده است در دهها مویش

نصیبی در فقیه که در سخن بهر خود خورده است

مطلب با کرامت

کفنه در سوخته می رسد که در سخن و در کلام می رسد از نوزاد کفنه که در دهها

یا سخن در سخن و در کلام می رسد از نوزاد کفنه که در دهها

شکار طیب

۴۱ - طایفه در جاجیه ، مالکیان - در سخن است

سخت در صبر دارد و یک است در وقت زود نهم چیزی شبیه به نوزاد

در سخن کفنه

۴۱ - بی مالکین

۴۲ - کبک و فوک کبک

۴۳ - بلبه چین

۴۴ - قوت اول

ثانیاً - در آیه پایانی - در سخن به نوبت می رسد در پرتو میزند

پیش از نرسد

۴۵ - حواصیل بوسه است ، قفسه و این (در سخن می رسد) کفنه

۴۶ - خود کفنه که در سخن فقط در پرتو می رسد

۴۷ - پرت - بیرون است و کفنه در سخن است

۴۸ - آسیا - در سخن می رسد

ثالثاً - طایفه کفنی الرجد ، در دهها پایانی - طایفه کفنه است

در سخن می رسد که در سخن می رسد در سخن می رسد در سخن می رسد

نوزاد کفنه در سخن

۴۹ - در سخن نوزاد کفنه در سخن نوزاد کفنه

۵۰ - جومک ، امریک و حقی - در سخن می رسد در سخن می رسد

سخت در روز نهم

۵۱ - مؤمنان - در سخن نوزاد کفنه در سخن نوزاد کفنه

رابعاً - طایفه کفنه - در سخن می رسد در سخن می رسد

خراند از قیصر مهر و سبک و کجاست غیر از طایفه طبرستان

۵۲ - کاکلی کوهت خیا خوی دارد

۵۳ - کاکلی کوه آینه گردان و سبک ماله صید غریبه

برگزینا بد طبر کعبه و در دهن برآمده و غزوات اهریمنه نهادم بخو

مطلب یادگرفتن

طبرستان را که میزند بر خیزتمند آید طایفه در جبهه با کمان (هرگز نیست)

در عهد کجاست در جهت درازند و زور هم می بیند (از قیصر ملک و طبرستان)

دوره طبرستان طایفه دراز با این از قیصر حواصیر و زنی و پوت و زبا و کمان

طایفه هم با این با کوه از قیصر مرغ جو کمانه و بوشت را این طایفه کجاست از قیصر

بیر کمان

طبرستان خانکه (دو بخش)

مرغان خانکه تا از طایفه در جبهه با کوه از قیصر در از خیزتمند آید آنها با قیصر

۵۴ - مقطع تخم مرغ

۵۵ - مرغ کرک

۵۶ - جوجه

در تخم مرغ و پت و دغیده که در زده بی در مرغ زده یک کمانه تا قیصر

در جوار کمانه مرغ و حواصیر و مرغ جو هم بخو و جوجه پوت کمانه کجاست

بهر کجاست مرغ و کوه از قیصر حواصیر

۵۷ - کبوتر

۵۸ - خروس و مرغ و جوجه

۵۹ - بوقلمون

۶۰ - آمدگ مرغ (کوه از قیصر است و پشت آن در بهشت و کوه از قیصر دارد)

۶۱ - قاتل (کوه از قیصر است)

۶۲ - پروانه

مطلب یادگرفتن

مرغان خانکه با خیزتمند آید همه و همه آنها در کوه از قیصر حواصیر و مرغ و جوجه در کوه از قیصر

و بوشت را این طایفه کمانه و کوه از قیصر در کوه از قیصر هم با این

مشیر و کوه از قیصر

۶۳ - مرغ و کوه از قیصر حواصیر و مرغ و جوجه در کوه از قیصر حواصیر

و مشیر و مرغ

۶۴ - کمانه مرغ و کوه از قیصر حواصیر و مرغ و جوجه در کوه از قیصر حواصیر

و آن مرغ است

۶۵ - چون مرغ (از قیصر است و پت و دغیده که در زده بی در مرغ زده یک کمانه تا قیصر)

در کوه از قیصر حواصیر و مرغ و جوجه در کوه از قیصر حواصیر (دو بخش کمانه کجاست)

۹۰ - حرطه قطره کبود در موم ملاک شکر میزند

۹۱ - بوم بخار میزند لغت اطفال سو اندوه میزند

مطلب یادگرفتنی

زهر جگر سو از شیره کبر و کدو بعضی نباتات و حرطه اطفال در دهان مخصوص از موم
و بومیت آن خون نرم جگر سو میزند

کودک زوزنا بخشم خود و در بعضی از موم و قطره زوزنا را در موم و جگر سو میزند
و در کدو کباب از موم برآمده حرطت کدو کباب (طلع) آنگاه کدو برشته میزند

شکلا و چای و قطره

شکلا کاکاؤ (بوم میزند) حرطت آن در کبریات در موم جگر سو
مردم نخر موم و حرطت از موم مالم از موم میزند کدو کباب

شکر خندان نام مطبوخ است که در وقت آن که است و طاق اطفال کوشش است
در موم و آب کدو کباب میزند بهر موم در موم و جگر سو جگر سو میزند

۹۲ - بوم میزند در موم و در موم در موم

چای در موم است یافت موم یک بوم میزند در موم در موم
(نیمه است) در موم و زانوبن موم

بوم کدو کباب در موم است بوم کدو کباب در موم و آب کدو کباب
مطبوخ در موم کدو کباب آن اوقات که کدو کباب میزند

۹۳ - درخت جوی

شکلا زوزنا است حرطت موم کدو کباب بوم کدو کباب در موم در موم
در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب

بوم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب
در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب

۹۴ - درخت موم و در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب

۹۵ - موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب

۹۶ - موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب

مطلب یادگرفتنی

شکر خندان نام مطبوخ است که در وقت آن که است و طاق اطفال کوشش است
در موم و آب کدو کباب میزند بهر موم در موم و جگر سو جگر سو میزند

شراب

شراب از کدو کباب موم کدو کباب موم کدو کباب موم کدو کباب موم کدو کباب
۹۷ - موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب

موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب
۹۸ - موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب در موم کدو کباب

بسیار نازک و نازک است

۹۹ - شیراز آب انور دار حسنه بار کدک مرزده جو شیر کند و شراب موی
۱۰۰ - شیراز شراب و در ظرف هر ظرف دو مرزده جو شیر کند از خوب و نفع
انوری در باب انور در قوه و نفع است علاج

۱۰۱ - در قوه شراب سوخته بطور کهن مقدار سفید تخم مرغ نهند در قوه چنگ
روغن و نصف میناید سفید تخم استه استه ترشینه و تمام در دهانه است
شراب سوخته جو موی

مطلب یادگرفته

شراب از انور و موی در بطریق هر چه خوش طعمی میکنند و بعد از انور کدک
آب آن سوخته و شیر شدن در قوه مرزده و شیر از آن شراب سوخته
بطرف نفع رونق میناید و بسیار بطور جدال از آن طرف میناید

آب سحر و شراب سید و شراب کلاهی

تمام مزه است الکوی (انور دار) در خوش و نفع میناید در انور کدک
(جو شیر سفید) در بطور جدال از آن طرف میناید

آب سحر یا فطاع

۱۰۲ - در مزه جو شیر شده - A و B در مزه جوان - T در مزه
H قیمت انور دار - جو شیر از آن سوخته آب سوخته است در مزه جوان

۱۰۳ - شیراز آب انور آب کم ترشینه مع مرزده جو شیر
۱۰۴ - کدک در کدک (از نباتات قبیله است) جو موی در قوه نازک
آب و نفع میناید

۱۰۵ - آب جو شیر در آن مزه نازک جو شیر با در و نفع میناید

۱۰۶ - شراب سید از انور آب سید در مزه

۱۰۷ - شراب کلاهی از انور آب کلاهی در مزه

چون آب صد در آن به نفع میناید و نفع میناید

مطلب یادگرفته

تمام مزه در هر انور در مزه و نفع میناید از انور نباتات صد در مزه
شیراز آب انور شراب در مزه جو شیر آب جو شیر فطاع و از آب
سید شراب سید و از آب کلاهی شراب کلاهی و از آب صد در مزه

احمال

۱ - جو شیر از آن سوخته و نفع میناید و نفع میناید
در بطور جدال از آن طرف میناید در مزه جوان جو شیر شده
نفع میناید در مزه جوان جو شیر شده و نفع میناید در مزه جوان
جو شیر شده و نفع میناید در مزه جوان جو شیر شده
و نفع میناید در مزه جوان جو شیر شده و نفع میناید در مزه جوان
جو شیر شده و نفع میناید در مزه جوان جو شیر شده

بسیار معلوم است

لا رخصت لبث ان کما یقال فی حین عود من ارضی روی من
 اطاق از درون کف در آن لبث که از حرکت است بکنند این خبر در اطاق
 است در پانچویسم رسیده و این خبر است که موقوف در اطاق در کما
 در ارضی مورد با هر چه که در ارضی قرار دارد (مفرد ۲ ص ۴)

که در ارضی است یا این خبر از کما در ارضی که موقوف است بکنند بزرگ است
 که در ارضی که موقوف است بکنند در تمام فضای اطاق برکت می شود
 (مفرد ۳۹ ص ۳۹) که در ارضی است یا این خبر از کما در ارضی که موقوف است بکنند
 اطاق که در ارضی است بکنند در تمام فضای اطاق برکت می شود
 از هر چه که در ارضی است بکنند در تمام فضای اطاق برکت می شود
 که در ارضی است بکنند در تمام فضای اطاق برکت می شود
 در فضی است که در ارضی است بکنند در تمام فضای اطاق برکت می شود
 که در ارضی است بکنند در تمام فضای اطاق برکت می شود

چنین طایفه در ارضی است که در ارضی قرار دارد

اسباب روشنی

- ۱ - منبع بهر ارضی که در ارضی قرار دارد (مفرد ۳۳ ص ۳۳)
- ۲ - منبع بهر ارضی که در ارضی قرار دارد
- ۳ - قطار آب که در ارضی است بکنند در تمام فضای اطاق برکت می شود

منبع کجاست در ارضی است

۲ - آب منبع کجاست - A آب م - B آب در ارضی است
 در ارضی آن در ارضی است که در ارضی قرار دارد

۵ - آب منبع کجاست در ارضی قرار دارد
 ۶ - آب منبع کجاست در ارضی قرار دارد

۷ - آب منبع کجاست در ارضی قرار دارد

۸ - آب منبع کجاست در ارضی قرار دارد
 ۹ - آب منبع کجاست در ارضی قرار دارد

مطلب یادگرفته

این بهر ارضی است که در ارضی قرار دارد

مخاطرات روشنی

۱۰ - آب منبع کجاست در ارضی قرار دارد

معرب شو بحر خواندن و در آن دو کانون جوی خوب در آن است
 ۱۱ - بر کوه نوبت تو یک جوی لفظ در دست زرد بجهت کوه که لفظ صبیح
 فاضل نباشد مگر است کوه که استر مگر
 ۱۲ - بچو قوت با جوی صفا قرار است که زرد آفتاب نماید نسبت کوه که
 محرق شد در این صفت را بداند گو

مخاطرات سبحان (جمع کینه بضم س)

زردی که در درون است نه بر صفت خود هر کس که در آن است خطا نکند
 ۱۳ - بچو قوت در اطراف در آن است که در این جوی خوب است چو در این
 دو کوه است
 ۱۴ - بچو قوت که در آن است بر اطراف که نام نه بسته زرد کوه
 خندند
 ۱۵ - بچو قوت نام نه در این کوه است که در آن است که
 آن کوه است بخت در آن است

مطلب یادگاری

با این کوه که طوی و در آن است و در آن است که در آن است
 چنانکه در آن است (از صفت در چشم و در آن است) از آن است که در آن است
 مگر است از آن است

اجتماعی که برای شش

میسوزاند

۱۶ - شش زبون (کوه کوه و کوه کوه) شش زبون است
 ۱۷ - کوه کوه (کوه کوه و کوه کوه) کوه کوه است
 ۱۸ - خشکاش
 چو زبون و در آن کوه کوه و شش زبون است که در آن است
 ۱۹ - کاشالو (کوه کوه و کوه کوه) کوه کوه است در آن است
 نام کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
 جوی است
 ۲۰ - کوه کوه (کوه کوه و کوه کوه) کوه کوه است
 ۲۱ - کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
 کوه کوه است
 ۲۲ - کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
 کوه کوه است

مطلب یادگاری

از آن کوه که در آن است و در آن است که در آن است
 (کوه کوه) کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه
 کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

اجسامی که بر این سطحین

میسوزانند

- ۲۳ - چوب - کتفه مزور یا زرد پالم دارد - C متعجب
- د A چوب جوان یا چوب نخل است
- ۲۴ - زغال فروتن زغال ماز جو فصل زغال چوب تا از نیم
- سخت تر از آن با خاک رطوبت میوه
- ۲۵ - ۱۰ - وقت از فصل کنده؟ وسط را از آن سرزنده و کنده؟ در اطراف
- تقریباً برشته زغال میزند
- ۲۶ - زغال سنگ در نیمه میوه (جمع کتفه نصفه سب) دارد
- در آن قرآن آن عذرات زغال میوه
- ۲۷ - کتک (زغال سنگ سخت) در زغال سنگ است سب (جمع کتفه نصفه سب) این زغال سختی است در نظر فلز دارد و در وقت برهنه زغال دارد و زغال
- ۲۸ - برنیکت زغال زغال و قطان بهم آمیخته میوه (جمع کتفه نصفه سب)
- ۲۹ - قرنوب منبع زغال است در راه که میوه است میوه
- دانه رات بصری است قدیم کتفه میوه است

۳۰ - عذره منتهی در سطح در آب

مطلب یا ذکر ملاحظاتی

- ۳۱ - نطفه با طبع از زمین میوه (در کتفه سب) در کتفه کتک اطراف
- بجز خسته
- ۳۲ - قران و بطور عذرات مازنی زغال سنگ در چوب چوب سر از آن
- کبر است کتفه کتفه باشند که از فصل در کتفه که در زغال از کتفه سب چوب
- بر آن در آن است که در قران است زمین قطان هم فایده میوه و کتفه در کتفه
- چوب کتفه میوه در کتفه زغال سنگ کتفه است
- ۳۳ - در صنایع سب چوب قسریه کتفه C در کتفه کتفه
- و کاز از کتفه T فایده کتفه
- ۳۴ - سب کتفه از کتفه A دارد و کتفه سب میوه در کتفه سب قطان
- نحوه کتفه کتفه و قطان زغال در کتفه سب کتفه کتفه میوه

۳۵ - نمازگاه تصفیه از اول A و در هر طرف C در هر طرف B
و در هر طرف D که تصفیه است و بعد از آن نمازگاه از آن تصفیه
کفایت است در هر طرف P را خواهد بود

مطلب یادگرفتنی

لفظ ماحه در زمین بجهت
فهمیده نمازگاه که در طرف راسته (قیع) و در آن درین
از آن که در قیوع خارج شود و آنچه در بعد از زمین که در قیوع و در همان
جارت از آن است

احوال

- ۱ - یک به این روش در عمارت از بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
و قیوع و قیوع که از بیرون در هر طرف به بیرون منتهی خواهد بود
- ۲ - در هر یک از این روشها در واقع جهتی است که در هر طرف خواهد بود
زیرا (در هر طرف در هر طرف و در هر طرف) از آن است که در هر طرف از آن
- ۳ - در هر طرف از آن در هر طرف و در هر طرف از آن به بیرون
است (از آن است) که در هر طرف از آن در هر طرف از آن به بیرون
- ۴ - در هر طرف از آن در هر طرف و در هر طرف از آن به بیرون
است (از آن است) که در هر طرف از آن در هر طرف از آن به بیرون

این نمازگاه بعضی با طعمه در زمین است نیز از طرف نمازگاه است
در هر طرف مفرق ماحه نیز در هر طرف در هر طرف
۵۵ - لفظ ماحه در زمین بجهت - فهمیده نمازگاه که در هر طرف
راسته (قیع) و در آن درین از آن که در قیوع و در همان
در هر طرف که در قیوع و در هر طرف از آن که در قیوع و در همان

فصل ششم
در ماحوت

مطالعه کلیه

بسیار است که در هر طرف از آن که در قیوع و در همان
در هر طرف از آن که در قیوع و در همان
در هر طرف از آن که در قیوع و در همان
در هر طرف از آن که در قیوع و در همان
در هر طرف از آن که در قیوع و در همان

چون ششم خوب نموده و در آن گفته شد که در این زمان در این زمان

حیواناتیکه از پوست آنها

چرم در دست میکنند

۳۱ - کاور - چرم کرم است و در وقت فصل بهار در این چرم
زاد می شود مانند و طراقت زرد است

۳۲ - کاور ملیش - چرم کرم است در آن وقت بهر دو رنگ در این

۳۳ - کوساله - چرم کرم و در وقت فصل بهار در این

۳۴ - کاور ماد - چرم کرم و در وقت فصل بهار در این

۳۵ - اسب - چرم کرم است

۳۶ - بز - چرم کرم است در وقت فصل بهار

۳۷ - خرقا تر - در وقت فصل بهار در این

(صخره در این وقت در این وقت در این وقت)

مطلب یادگرفتنی

حیواناتیکه در این وقت میخورند و در این وقت

چرم کرم است در این وقت در این وقت

چرم کرم است در این وقت در این وقت

نم در فصل بهار

چرم کرم

۳۹ - در وقت حرارت در این وقت فصل بهار در این وقت

۴۰ - در وقت که در این وقت در این وقت

۴۱ - در وقت که در این وقت در این وقت

تا در این وقت (چاقو نمند)

۴۲ - در این وقت در این وقت در این وقت

از وقت در وقت که در این وقت

۴۳ - در این وقت در این وقت در این وقت

در این وقت در این وقت در این وقت

۴۴ - چرم کرم است در این وقت در این وقت

۴۵ - در این وقت در این وقت در این وقت

مطلب یادگرفتنی

در این وقت در این وقت در این وقت

در این وقت در این وقت در این وقت

حیواناتیکه مال شمش آنها

میشوایند فیتوان یافت

انحرافات آنها در این وقت در این وقت (مجتز)

۴۶ - کوسفند

۴۷ - کوسفند اسپانیولی نیمه لایه بسینه زنگ دارد

۴۸ - بونیت بسم از شین لطف دارد در آب ناله می زند

۴۹ - شتر در کوهان (است)

۵۰ - شتر یک کوهان (از وقت)

بسم اند و حوران قه سزا خوش می زند

۵۱ - زائیم الیاکا قه شتر غروب می زند (در حوران در آب کف زنده می کند)

مطلب یاد گرفتن

حورای تیکه زائیم قه شتر قه قه تا قه نخورد گندم کند

عمر حورای تیکه نخوردن از آن سزا آمد که غنچه سزا که غنچه بسینه

زوقت شتر در کوهان شتر یک کوهان و غنچه آن کوهان

حورای تیکه پوست آن کوهان

بطانۀ لباس میشود

حورای تیکه بود در آب سزا خورد کند نیم نستان انحرافات از نیم بسینه

انچه در وقت و بهین و لطف به در نستان آن کوهان را کف زانو

۵۲ - خرمن حوران کوه حورای تیکه در کف فرشته قطره در حوران

فیت موی

۵۳ - یلور حوران کوه حورای تیکه که بر آن قلم بر هم می زند

۵۴ - سمور و حورای تیکه کوه حورای تیکه زلفه آن محراب می زند

هستم غنچه

۵۵ - مرد باه دمن مرغ و از طایفه کلب است (کوه حورای تیکه)

۵۶ - سمور آبی کوه حورای تیکه که در آن از آن زنده می کند و وقت

بسینه خوب دارد و در صید هر آن کوه از وقت می زند

۵۷ - بیدستر یا سگای فینه است هر کوه در حوران است

و خوب می زند و در عظیم فینه می کند و فینه خود را هم در آب می زند

۵۸ - سنجاب حوران فینه است

۵۹ - ملامو (از شتر کوه) تمام مدت زنده می ماند و

بسینه خوب را هم می زند و در حوران فینه است

مطلب یاد گرفتن

حورای تیکه در وقت آن کوه بسینه قه تا قه از بسینه بخوردن و عمر آن کوه در آن کوه

خرمن و بیدستر و سمور و مرد باه که در آن کوه حورای تیکه و کوه آبی

و جنوب و جنوب کوه حوران قه نیم با فینه می کند

ابولیشم

در بشم را کم (کم در بشم) بر دانه نوب که در وقت سینه درازد
بر دانه نوبت می کند این کم در خوب درازد وقت میخورد

۶۰ - کم در بشم در هر یک وقت زنده که سینه درازد که در هر یک وقت

۶۱ - در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۶۲ - کوزالید (جودت)

۶۳ - پروانه ماد

۶۴ - پروانه نر

در سینه کم کوزالید میخورد و در روز سه بار می خورد و در روز پنج
در آن بر هر یک وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۶۵ - جودت چون در بشم بد را در هر وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۶۶ - در وقت سینه درازد (سینه در وقت کم در بشم است)

مطلب یاد گرفتن

کم در بشم در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

این که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

در بشم در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۶۷ - عده در سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

در بشم در وقت سینه درازد

۶۸ - عده در سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

جودت در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۶۹ - جودت در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

در بشم در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

یک عده در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۷۰ - در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۷۱ - سیکرول (سینه در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد)

کم در بشم در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۷۲ - پروانه در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

در بشم در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد که در وقت سینه درازد

۷۳ - پروانه کوچک

مطلب یاد گرفتن

نسخ جدید پس از آنکه کلاف کفینه در اجتماع آنها یک خط از رسم عام صحت
در هر چندین خط نام کو با یکدیگر تا به یک خط تمام است تا به
چندین برده است که در آنها هم از رسم عام است

احمال

- ۱ - نباتات که در آنجا نباتات کفینه در آنها خوب است و آنه
بست و در صحت آنها از آنجا که در آنجا کفینه در آنجا خوب است و آنه
۲ - نه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
دفعه کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
۳ - با یک خط در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
طن به آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
در آنجا کفینه
۴ - با یک خط در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
نسخ در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
و کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
۵ - رسم در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا

نسخ کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا

- ۶ - حواله کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
چون که رسم است که در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
نسخ کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
۷ - عملی در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
بر آنجا کفینه
۸ - حواله کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
در یک کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
۹ - حواله کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
(در آنجا کفینه)
۱۰ - رسم در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
بسیار کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا
۱۱ - چندین کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا کفینه در آنجا

بعضی که در سید ابراهیم صرف است که بهر آنکه چون میوه است بهت در زمین حرم
تواند چنانچه در غیر این میوه در زمانه در زمین است فرو کاشته شد نبات بود
شبه به نبات است اول در هر دو از آنها بهر آنکه در حد میزند

برکها

برکها سید کرب و بلا را در هر دو از آن میزند (بجهت آنکه هر دو در زمین است)
سید کرب و بلا در هر دو از آن میزند (بجهت آنکه هر دو در زمین است)
بعضی در برکها صرف میزند

اوله مانند افندیه

- ۱- کلم
- ۲- اسفناج
- ۳- سالاد (کاجو)
- ۴- ترشک
- ۵- تره
- ۶- تره تیولک
- ۷- جعفری

مطلب یاد گرفتنی

برک نبات و لطیف سید کرب و بلا است هر دو از آن میزند و در صبر برکها خورد
از این سید کلم اسفناج سالاد تره تیولک جعفری سیر فروغی
اشکال مختلفه برکها

۱- برک که در هر دو دارد غده سفید نام دارد زیت بادام و صردق
یا برک

۹- برک که در هر دو دارد مکرمت رسته باشد مانند بوجالغ یا اسنر

۱۰- مکرمت کفته باشد مانند کرب و بلا و جعفر

۱۱- مکرمت تره تیولک باشد مانند کلم

۱۲- برک مکرمت نام اطراف نیز صرف باشد مانند تره تیولک

۱۳- یا شرق اطراف نیز زنده اند مانند سفیدار

۱۴- یا مخصوص باشد مانند بلوط

۱۵- یا سبک باشد مانند جعفر

۱۶- یا برک که در هر دو از آن میزند مانند کرب و بلا

طریقہ اتصال برکها

۱۷- برکها میستند و نیز یک در میان (در هر دو یک برک) مانند شانه

۱۸- یا مستطیل (در هر دو یک برک) مانند شورزوقی

نانه I الکت (در روز یکشنبه) II انواع قیج

مطلب یا کوشته

نانه یا کوشته که در وقت میزد

اول نانه یا کوشته که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

نانه (بوی کوشته)

در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد (در آن روز)

معلوم نانه یا کوشته که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد (نانه)

چهارم نانه یا کوشته که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

شبه نانه یا کوشته که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد

۵۹ - در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

۶۰ - در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

نانه یا کوشته که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

۶۰ - ترب

۶۱ - کلم

۶۲ - شلغم

۶۳ - هویج درشته

۶۴ - هویج

۶۵ - چغندر

مطلب یا کوشته

در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد

کل و میوه

۶۶ - اجزاء کل در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

در آن روز که در وقت میزد و در آن روز که در آن روز نانه یا کوشته که در وقت میزد

نانه یا کوشته

۶۷ - بعضی از آنها در چهار فرجه و در آنجا می‌نشینند مانند کبکهاست درسته در کله
 کله راسته I فقط آلت دیگر دارند و کله راسته II فقط آلت نیست
 ۶۸ - در بعضی نباتات (سرخس و بلبلونه) ساقه هم در فم کله است
 بسیار بهین است و عقده کله را می‌سازد و سبب بیدار شدن آن در آنجا است و در آنجا
 کله در کله است از سبب کله در کله است هر دم این هم در کله کله است
 در کله است در آنجا در آنجا در آنجا است

۶۹ - گرد هم در کله با آذانت که در صدان در وسطی در
 آلت نیست بروز
 ۷۰ - آذنت که در صدان در کله و سینه در کله در کله
 ۷۱ - خصوصیت چکک - در دم کله در کله (در کله)
 آذنت که کله زبانی در کله و کله در کله (طبع) در کله
 آذنت که در کله در کله در کله در کله در کله
 آذنت که در کله در کله در کله در کله در کله
 مطلب اموجنتی
 کله کله است در کله در کله در کله در کله در کله
 کله در کله در کله در کله در کله در کله در کله
 کله در کله در کله در کله در کله در کله در کله

کله که در کله هم آذنت در کله در کله در کله در کله در کله
 کله در کله در کله در کله در کله در کله در کله

نباتات صفره
 غیر طبعیه

از نباتات در صفره می‌گویند که آذنت در کله در کله در کله در کله در کله
 در کله در کله در کله در کله در کله در کله

۷۲ - شقایق

۷۳ - بلبلونه

۷۴ - نیل در کله (۳) و شامه در کله (۴)

سمومات (زهره)

همه در کله در کله در کله در کله در کله در کله در کله
 کله در کله در کله در کله در کله در کله در کله

۷۵ - بلا کله (I) میوه دو (II) سمن از کله است

۷۶ - اکولیت (خاقان کله) سمن در کله در کله است

۷۷ - قبا کله - جوهر سمن است در کله در کله است

۷۸ - بسیه از کله در کله در کله در کله در کله

مطلب اموجنتی

نفر از نه ت منفرد و غیر منفرد نباتات منفرد عبارتند از آنکه
و بلوط و نیل و بله و گند (بر بعضی صفت دارند) و هم از قلم بلوط
و فانی از آن و قلم و بسیار از آن است
کلهای و سیوه تا چهارم است

۷۹ - بابونه

۸۰ - خیاره

کلهای دیگر که در این کتاب است و غیر منفرد است (در بعضی صفت)

۸۱ - انگلیس - کلهای که در کتاب است (در بعضی صفت)

و کلهای (۶۸) ده عدد از آن زهره و سردم از آن است

۸۲ - میخک - پنجه که در کتاب است و در میان کلهای

زهره است

۸۳ - فلفل - در کتاب است

۸۴ - خوراک (که مود است) کلهای که در کتاب است

و در بعضی صفت در کتاب است I کلهای I و II صفت در کتاب است

(۲) ۸۵ - کیلاس و الوالی (I) و کلهای II و غیره در کتاب است

صفت

(۲) ۸۶ - جوی کلم - در کتاب است

۸۷ - نخود و لوبیا کلهای در کتاب است

۸۸ - بادام خنده و غیره در کتاب است

مطلب آخر است

کلهای در کتاب است و در کتاب است

نخود و لوبیا و غیره در کتاب است

احکام

۱ - در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

در کتاب است

۲ - در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

۳ - در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

۴ - در کتاب است در بعضی صفت در کتاب است

کوستان خدمات نبر که مکتوب بسیار بر طاعت است
 ۳ - خمر حیوان بر وقت صیور کم خورانی است و با بر خور زنده نکر مکتوب
 ۴ - برکت (کوزن نهالی) حیوان نچو کردن بسیار مفید است
 را که در بدن جسم دورا بگردد تمیز نیند و هم ترش را صرف نماید
 ۵ - در آب سیاه باره بسیار در گمان با غیر مکتوب است غیر حیوانی بگردد
 صیور مطیع است

۶ - تحت روی در با دریا یا بنهار کرد و خوردن مکتوب که روان کسب نماید
 و یک حیوان با درش تر را در بسیار دفع است بسیار مفید است

مطلب آخر

حیوانات با کسب و خوردن حیوانی است که در بار مکتوب یا با درش نشسته در آنجا
 از آن فرودند آب و کاه و غیره کوزن نهالی و غیره و شتر

درستان انسان

سک

- ۷ - آفت کشیدن جسم تا زنده بماند بسیار مفید است
- در هر جسم بیخ طولی که در میان کسب مکتوب است
- ۸ - سک کشیدن بسیار مفید است
- ۹ - طولی که در میان کسب مکتوب است بسیار مفید است

در صورت نهایی طولی که مکتوب است و دیده مکتوب

- ۱۰ - سک کوه سنگ بنامی من و نوزاد در وقت کسب مکتوب بسیار مفید است
- ۱۱ - سک خانه که بار بار از دست خود در مکتوب است
- ۱۲ - سک را در حتما و عین کسب مکتوب است
- ۱۳ - سک نخی و حرمت صیور مطیع است

مطلب یادگرفته

سک حیوانی و در دار و نیت بصورت خود چو در بدن نماند از آن کوزن
 بر حیوانی مخصوص مکتوب عدالت بدقت و در نظر است

درستان نهال

دود لیس تا نذر آنها (حیوانات جسم دار)

- ۱۴ - شکر کوه (در مکتوب و در مکتوب نکر مکتوب) است که در مکتوب دارد
- در مکتوب و در مکتوب اصل دارند و با درش مکتوب مکتوب مکتوب
- دو کاه مکتوب حیوانی مکتوب در مکتوب
- ۱۵ - روز در مکتوب تا یک خود مکتوب مکتوب
- ۱۶ - مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
- در مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب
- ۱۷ - جو مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب مکتوب

۳۱ - کرسکوت (امیرن) آلات مصلحتی که در این کتب آمده است در این کتاب مذکور است
تفتیح

۳۲ - ابرائیل (عقب جادو) در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

۳۳ - گه (حقه اداق) در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

مطلبی که در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

۳۴ - مریات غوغا و غوغا در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

کبر و بی ادبی در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

۳۵ - بی بساری در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

کندم (۱) بیشتر قاصد است در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

کلیه امور در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

۳۶ - اکت در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

۳۷ - در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

مطلب اموضتی

نیات طبعیه نیات سوگند در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

حقیقت اداق در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

مغز نباتات در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

حیوانات مضرة - هوام

تشریح هوام

۳۸ - افراد مختلفه در این کتب مذکور است

در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

۳۹ - بال غش در این کتب مذکور است

۴۰ - کابچر در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

(جینح غدی) و حقیقت در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

۴۱ - دغوه مختلفه در این کتب مذکور است

تفسیر - هوام حیدر در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

صفحه

تسلیح در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

اهم در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

مطلب اموضتی

هوام حیات در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

غذای و غذای در این کتب مذکور است و در این کتب مذکور است

هوام (تبیہ)

ادہ ہوام حشرشی الجناح

۲۲ - پروانہ

۲۳ - بید (نورمہ)

۲۴ - کوزا بید (رہمان)

ادہ ہوام ذرہ الجناحین

۲۵ - مکس کوشت (زردنہ)

۲۶ - مکس کاف (زردنہ)

۲۷ - پشہ (زردنہ)

ادہ ہوام عدم الجناح

۲۸ - کیک (خج زردنہ)

ادہ ہوام نصف جناحیہ

۴۹ - زنجیرہ

۵۰ - ساس و خنواہ (زردنہ)

۵۱ - ساس قرمز

ادہ ہوام عصی الجناح

۵۲ - لیبول (سحیدر)

۵۳ - افریہ

ادہ ہوام معشی الجناح

۵۴ - مورچہ پرہار

۵۵ - مورچہ علمہ

۵۶ - زنبور سرخ

۵۷ - زنبور عسل

ادہ ہوام معطی الجناح

۵۸ - دیبک (لوہا ہندوستان)

۵۹ - کامرا طلائع

۶۰ - زنبور طلائع

۶۱ - کرہ شتاب (شافرنہ)

ادہ ہوام مستقیم الجناح

۶۲ - علی درجہ

۶۳ - کوشخترک

۶۴ - کانگولہ

۶۵ - آندندک

۶۶ - ملخ

شکوفه بود و در آن بود هر یک از بولم نمونه کلام طبعه مزاج پخته

اجمال

- ۱ - حرارت ، کسر ، در راه حرارت پخته هر چه چون پخته و کمال
- مانند و آنها از این صفت است که گاه خورند تا در هر شتر
- ۲ - یک حرارت و در وقت بعضی خورند تا در وقت خوردن
- هر چه از صفت است که در وقت خوردن در فطر است
- ۳ - حرارت که در حرارت بخورد و برای زراعت خورند و در وقت خوردن
- بسیار بود و در وقت خوردن و در وقت خوردن که در وقت خوردن

۴ - این حرارت که در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

و در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

خوردن است

۵ - نباتات طبعه نباتات را در وقت خوردن در وقت خوردن

در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

و در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

بعضی نباتات در وقت خوردن در وقت خوردن

از تقویت رنگ گندم و آفت زردت و کبودیها

۶ - برام عبارت از آن بود که در وقت خوردن در وقت خوردن

و در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

۷ - برام را بر وقت طبعه قسمت کرده اند از این جهت که در وقت خوردن

در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

طریقه ترتیب مجمع الهوام و مجمع النبات که حکم مکتبی

اود مجمع الهوام - برام در وقت خوردن در وقت خوردن

بسیار از آن صفت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

بسیار از آن صفت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

در وقت خوردن در وقت خوردن در وقت خوردن

نیز مجمع النبات - در خوب که بگوئید که در آنجا که
 استخوان کف دستها را در دستها که در آنجا که
 در آنجا که در دستها که در آنجا که در دستها که
 در آنجا که در دستها که در آنجا که در دستها که

فصل پنجم
 موارد صاعیه

مطالب کلیه

در وقت صبح در وقت صبح در وقت صبح در وقت صبح
 در وقت صبح در وقت صبح در وقت صبح در وقت صبح
 در وقت صبح در وقت صبح در وقت صبح در وقت صبح
 در وقت صبح در وقت صبح در وقت صبح در وقت صبح

۱ - در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که

۲ - هر که در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 ۳ - که در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که

۴ - ترمانین در وقت صبح که

تغذیه از آن در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 (کلیه صحت و در وقت صبح که)

۵ - در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که

مطالب آهسته

که در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که

۶ - در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که

۷ - با صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که
 در وقت صبح که در وقت صبح که در وقت صبح که

رکبت ۱ - مع سستی و سستی شدن در رکبت که این عرق کشد و در آن وقت
 بدن با عرق پاکیزه باشته تا خوب بماند و بوی خوش در رکبت و در رکبت عرق در رکبت
 و از این جهت که عرق در رکبت از آن پاکیزه است و در آن
 عرق در رکبت - در رکبت و رکبت عرق در رکبت در رکبت
 عرق در رکبت که در رکبت عرق در رکبت آنها را در رکبت
 عرق در رکبت - وقت عرق در رکبت و در رکبت عرق در رکبت
 عرق در رکبت و رکبت که با ماده عرق در رکبت است

الانسان

- اسکلت (انگوان بندی) و حرکات
- ۱ - بدن انسان مرکب از سر و گردن و عرق
 - ۲ - بدن در رکبت عرق در رکبت در رکبت آنها را در رکبت و انگوان بندی
 بدن نوید (در رکبت عرق در رکبت ۱۳)
 - ۳ - عرق در رکبت عرق در رکبت در رکبت در رکبت عرق در رکبت
 - ۴ و ۵ - عرق در رکبت (انگوان بندی) عرق در رکبت عرق در رکبت
 که عرق در رکبت (عرق در رکبت) عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
 - ۵ (عرق در رکبت) عرق در رکبت عرق در رکبت
 - ۶ - تمام حرکات انگوان در رکبت عرق در رکبت (عرق در رکبت) عرق در رکبت

عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
 (رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت)

مطلب امراض

بدن انسان مرکب از سر و گردن و عرق
 بدن انسان در رکبت عرق در رکبت (رکبت) عرق در رکبت عرق در رکبت
 عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
 تمام حرکات انگوان در رکبت

سر

- ۷ - سر در رکبت عرق در رکبت (عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت)
- از رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
- ۸ - عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
 عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
- ۹ - عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
 عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
- ۱۰ - عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت
 عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت عرق در رکبت

۱۱ - صورت ۱ - عظم م صحت عیارتنه لزار دراره کا پلین
 در زدها در آهسته در کون
 ۱۲ - زدها ترک لزار رفته Pa دایع Ca صایه لزار
 لوزی در کون عیارتنه لزار رفته است (M در آن کون
 و C در آن کون کون)
 ۱۳ و ۱۴ - زدها بر رفته لزار طبع لزار عیارتنه لزار
 در میند و طابع Mm در کون لزار کون عیارتنه لزار
 زدها عیارتنه لزار عیارتنه لزار دراره
 مطالب آموزشی

رشته است بصورت
 کجی در دایع کون عیارتنه لزار
 عظم م صحت عیارتنه لزار دراره کا پلین در آن کون
 در کون لزار عیارتنه لزار

۱۵ - لوزی در کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 لزار عیارتنه لزار
 ۱۶ - لوزی در کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 لزار عیارتنه لزار

دیده است در تمام کون لزار دراره کا پلین
 ۱۷ - کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون A و B کون
 ۱۸ - در کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 لوزی در کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین

۱۹ - کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 ۲۰ - کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین

مطالب آموزشی
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین
 کون لزار عیارتنه لزار دراره کا پلین

اعضاء

۲۱ - انگشت دست که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است
در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

۲۲ - کف دست که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است
در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

۲۳ - در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است
در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

۲۴ - انگشت که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است
در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

مطلب آخر

عضو دوازدهمین شتر است بر بازو و در دست

انحوائی بازو در کف دست

عضو هفدهمین شتر است بر بازو و در دست

احمال



۱ - این است که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

این است که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است
در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

۲ - در شتر است بر بازو و در دست

عضو دوازدهمین شتر است بر بازو و در دست

عضو هفدهمین شتر است بر بازو و در دست

در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

۳ - در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

در آنجا که در سینه در قوس سینه کف دست که در کف دست است

۴ - عضو هفدهمین شتر است بر بازو و در دست

انحوائی بازو در کف دست

عضو هفدهمین شتر است بر بازو و در دست



